

شما چه هستی؟

در دیدار شماره ۲۸ مطلبی به قلم آقای رحمان تقی پور نوشته شده است؛ با این عنوان بسیار درشت که: من کرد نیستم با توضیحی که خود نویسنده می دهد بحث خود را در رابطه با نوشته هایی می داند که در دیدار شماره ۲۶ چاپ شده است؛ و آن را باز شدن دریچه ای برای بحث بر سر موضوعی پایه ای در روند آتی تحولات اجتماعی ایران می داند.

باید خدمت کاک رحمان عرض کنم که: اولاً این بحث (بحث کرد) از دیدار شماره ۲۴ شروع شد، در آنجا که آقای نویدی با بر خوردی نا بجا و نادرست با قضیه ی تظاهرات مردم سنندج در اعتراض به ربوده شدن عبدالله اوجالان؛ دسته گل را آب داد. بعداً در این مورد توضیح خواهم داد.

اما دسته گل به عنوان بهانه به دست هاونیشتمان ایشان افتاد و باعث برخوردی نادرست تر شد.

هاونیشتمان امضاء محفوظ، انگار منتظر چنین فرصتی بود؛ تا هر چه دق دل دارد و خون دل خورده است، از آن بند و بست دولت های مقتدر و حاکم در دهن کجی به حرمت انسانی به آنگونه ی بی پرده و آشکار در ربودن اوجالان و تروریسم دولتی بر سر آقای نویدی خالی کند.

نکته ی دومی که باید خدمت کاک رحمان عرض کنم اینست که: خشت اول بحث بر سر موضوعی پایه ای را هم چون دو برخورد کننده قبلی کج نهاده است.

ولی آنچه هم که قابل اغماض نیست گوشه هایی از حقیقت است که هر سه نویسنده به آن اشاره کرده اند. (آقای نویدی، امضاء محفوظ و آقای رحمان تقی پور)

منتها قصد من چیست؟ همان که کاک رحمان گفته است؛ امیدوارم نتیجه ی کارم اما چیزی باشد غیر از آن چه که کاک رحمان انجام داده است. پس مطلب روشن باشد منظور بستن این بحث در این نوشته نیست بلکه ابراز نظری است بر نقاط قوت و ضعف نوشته ها که همه هم با نیت و هدف دفاع از حقوق حقه ی خلق، مردم یا عده ی کثیری انسان که کرداند، صورت گرفته است؛ و در عین حال تلاش شده است که این اظهار عقیده ها باعث تفرقه در میان این مردم نشود. (که متاسفانه شده است)

حال اگر از نوشته اول شروع کنم: این حقیقت دارد که تضادی که بین مردم کرد زبان در ترکیه و عراق با زبان رسمی آن دو کشور وجود دارد، در ایران کمتر است؛ اما اینکه در ایران اصلاً وجود ندارد حقیقت ندارد. من اصل را بر این می گذارم که تمام تجارب آقای نویدی در تمام دورانی که با قوم فارس حشر و نشر داشته چه دانشگاهی روشن فکرش و چه ساواکی شکنجه گرش کاملاً درست باشد؛ اما این یک نمونه ی فردی است، و هرگز نباید مبنای یک قضاوت جامعه شناسانه قرار گیرد. چرا؟ چون اگر یک نمونه ی دیگر از یک دیگر بیاوریم که دقیقاً در مقابل تجارب ایشان باشد آنگاه تکلیف قضاوت شخص سومی که خود هیچ گونه تجربه ی مستقیمی ندارد چه می شود؟ بی تردید شخص سوم بعد از رفع سرگیجه ی اولیه ابتدا به هر دو تجربه شک خواهد کرد و در عالی ترین حالت ممکن است فکر کند: حقیقت شاید چیزی باشد فرای این دو تجربه.

اشتباه دیگر آقای نویدی در اینست که: تظاهرات کردهای ساکن ایران را در حمایت از اوجالان اساساً بی اساس می داند و فقط جنبه ی ضد رژیم آن را قبول دارند. سوال دارم: آقای نویدی! مردم وقتی در تهران، بعد از تماشای فوتبال و دعوا و مرافه های بعد از آن و زد و خوردهایشان با نیروهای سرکوبگر کارشان به تظاهرات سیاسی و ضد رژیمی کشیده می شود اصلاً ربطی به فوتبال ندارد و آن عده هم اساساً علاقه ای به فوتبال ندارند و صرفاً فوتبال بهانه ای بوده است؟ یا خیر هم به فوتبال علاقه دارند و هم ضد رژیم اند؟ بگذریم از اینکه فقط چند هفته بعد از چاپ نوشته ی شما در خبرهای مربوط به حرکت های اعتراضی و تعرضی در حمایت از آپو آمد که: در اقدام برای ترور یکی از استناداران ترکیه کردهای ایرانی هم دست داشتند و دستگیر شده اند. زیرا این هم ممکن است مثل تجربه ی خود شما صرفاً یک نمونه باشد. آیا بهتر نیست واقعیت را دید اما آنرا قبول نداشت و جهت تغییرش تلاش کرد؟ مثلاً اگر بپذیریم کردهای ساکن ایران هم از آپو حمایت کرده اند و این حمایتشان اشتباه بوده است. بهتر نیست.

آقای نویدی در مخالفت با شخص اوجالان تا آنجا پیش می‌رود که به چشم و ابروی ایشان می‌رسد. من نمی‌دانم از عنوان کردن آن چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد؛ اما می‌دانم اگر آپو ابروی خود را به هر طرفی هم که مورد قبول و خوشایند آقای نویدی می‌بود آب و شانه می‌کرد و در دفاع از خلق کرد با کروات و پاپیون مبارزات خود را ادامه می‌داد؛ با همان روشی ربوده می‌شد، چشم و ابرویش را با همان باند و چسبی می‌بستند که عالمی در تلویزیون‌های خود شاهد درد، زجر و شکنجه‌ی باز کردن آن از چشم‌اش بودند.

آقای نویدی! خوب می‌دانید که مردم کرد طی سالیان دراز سرکوب و بی‌حقوقی در کشورهای مختلف هرگز تن به ذلت و ستایش رهبران زورگو و ستمگر نداده‌اند. قیمت این سرکشی غیر قابل تعیین است. حال چگونه است که برای رهبری زورگو و به قول حزب کمونیست کارگری، مستبد و خودگمارده این گونه جانفشانی می‌کنند؟ فریاد کرده‌های سراسر دنیا با شعار بژی سه‌روک آپو هر گوش سنگینی را هم قدری به شنوایی وا می‌دارد. می‌شود گفت اشتباه می‌کنند. اما نمی‌شود گفت چنین مبارزات بی‌دریغ و گسترده‌ای، نه تنها مظلومیت و حقانیت مردم کرد، بلکه مخصوصاً از شخص اوجالان صورت نگرفته است. همین حزب کمونیست کارگری و برخوردهای غیر واقعی‌اش را آئینه‌ی رفتارمان قرار دهیم. ادعای داشتن برنامه‌ی یک دنیایی بهتر و دفاع از دمکراسی و آزادی و انترناسیونالیسم بودن این جریان واقعاً دیگر داشت همگان را خفه می‌کرد. ابتدا یک برخورد این حزب را با اوجالان برایتان می‌نویسم:

... حزب کمونیست کارگری ایران کوچکترین تردیدی در مورد ماهیت ناسیونالیستی و سرکوبگرانه پ ک ک ندارد و این سازمان را به جنبش مردم کردستان برای رهایی از ستم ملی و کسب برابری متعلق نمی‌داند... عبدالله اوجالان یک نمونه از طیف سیاستمداران مرتجع و رهبران مستبد و خودگمارده در کل منطقه است... (انترناسیونال شماره ۲۸) بعد از شما می‌خواهم یک بار دیگر علت جدایی یکی از چهار نفر بنیانگذاران این حزب، آقای رضا مقدم را در دیدار شماره‌ی ۲۸ در کنار نوشته‌ی نادر بکتاش بخوانید و سپس توجه کنید به اطلاعیه‌ی مطبوعاتی: سر دبیر سابق نشریه‌ی انترناسیونال و مشاور اولین کمیته‌ی اجرایی حزب کمونیست کارگری، خانم لیلا دانش.

بخش‌هایی از اطلاعیه: ... ضد رژیم گرایی بی‌محتوا، فیل هوا کردن و آکسیونیسم افراطی، خود فریبی و خیال پروری مالیخولیایی از عارضه‌های دیگر این دوره بوده است ... همه این‌ها روند تبدیل حزب به یک جریان مجاهدینی بی‌ربط به جامعه ... رهبر پرستی مجاهدینی، باد زدن روحیه‌ی اطاعت‌گری، برچسب زنی و اخیراً حزب پرستی، هدایت پیامبرگونه تشکیلات و شاخ و شانه کشیدن برای هر صدای مخالف...

بله! به قول هاوونیشتمان امضاء محفوظ: تشکیلات پ ک ک یک تشکیلات دمکراتیک نیست. حال من نمی‌خواهم بگویم شما یک تشکیلات چریکی دمکراتیک به من نشان دهید. بلکه می‌خواهم یک تشکیلات یا حزب مثلاً کمونیستی دمکراتیک به من معرفی کنید. که نه با مردم حتی با اعضا و هواداران خود برخورد و رابطه‌ای انسانی و دمکراتیک داشته باشند. می‌گوئید نیست! پس دست از یقه‌ی اوجولان که جان‌اش در دست ستمگران است بر دارید. بیایید با هم به دنبال علت‌های اساسی تر بگردیم و در عین حال با پرداختن به معلول‌ها همین جنبش‌های مردمی نیمه‌جان را هم تضعیف نکنیم.

آقای نویدی! شما که از آزادتر بودن کرده‌های ایرانی و داشتن نمادهایی زیباتر صحبت می‌کنید فراموش نکنید: رزمنده‌ای چون خالو قربان کم‌چپ و راست نزد زنده یاد قاضی محمد حتماً اشتباه داشته است. دکتر قاسملو در پشت میز مذاکره با نمایندگان یکی از جنایت‌کارترین رژیم‌های قرن حاضر جان باخت؛ حزب آن مرحوم بعد از شهادت کاک صادق شرافکنندی و یاران‌اش بدست همان قداره بندان هیچ وقت سیاست مذاکره را رها نکرده است. دیگران نیز بدون خطا نبوده‌اند حزب دمکرات و کومه‌له که سال‌ها در گیر یک جنگ زشت و برادر کشانه بودند؛ امروز اطلاعیه‌ی مشترک صادر می‌کنند که: با قاتلان رهبران خود آماده برای مذاکره‌اند. آری! تاریخ این آزادی‌کوشی پر است از تراژدی، تراژدی که همین الساعه هم گریبان گیر مردم کرد در عراق است. آنگاه شما ننشسته و نگرانید که: نکند اوجالان فلان یا بهمان با قلدران ترکیه کند! تبعض قائل نشوید و بیش از این پارچه پارچه‌اش نکنید! درد کرد مشترک است. مبارزه‌اش نیز و خطایش هم همچنین.

باری هاوونیشتمان امضاء محفوظ شما که نه حزب هستید و نه سازمان و حتماً مدافع دمکراسی و آزادی و حقاً

شریک در مبارزات مردم ستم دیده‌ی کرد؛ در دفاع از اوجالان و جنبش خلق کرد هوشیار و بردبار باشید صدای مخالف را تاب آورید، به راحتی انگ و اتهام سنگین و شانه شکن جاش را به دیگران نزنید؛ که در این کار هیچ سودی بر مبارزات مردم کرد افزوده نمی‌شود.

در بخشی از جغرافیای جهان که اکنون ایران نام دارد بخشی از خلق کرد زندگی می‌کند که گفتم رنج‌اش با کردهای دیگر مشترک است. این مردم با فرهنگ و کهن نه نسبت به هم چیزی کم یا زیاد دارند و نه نسبت به سایر خلق‌های دیگر در سراسر عالم. اما مردم مستقر در هر منطقه‌ای ویژگی‌ها و شرایط خاص خود را دارند. این تفاوت‌ها را باید دید. و صد البته نه با دیدی برتری طلبانه یا خوار خواهانه.

چرا گفتم دیوار بنای کاک رحمان تا ثریا می‌رود کج؟ زیاد شنیده و خوانده‌ایم که وقتی کسی وارد یک بحث و یا منازعه‌ای می‌شود معمولاً خود را آنچه که هست معرفی می‌کند. نه آنچه که نیست؛ ساده‌ترین دلیل‌اش هم اینست که ممکن است یک چیز باشد و هزار و یک چیز نباشد. مثلاً وقتی من می‌گویم: من رحمان هستم دیگر کسی فکر نمی‌کند که: رحیم، رحمت، راحله و ... نیستم در عین حال مشکلی هم درست نکرده‌ام. اما وقتی بگویم: من رحمان نیستم. دو مشکل بوجود آورده‌ام، اول: ممکن است شنوده فکر کند که: ببینید رحمان چه کاری کرده است که او تاکید دارد آن نیست. دوم: باید کلی انرژی مصرف کند و حدس و گمان بزند که: ممکن است او کی باشد؟ علی، قلی، محمد و ...

آری کاک رحمان بهتر بود خود را آنچه هستی معرفی کنی! می‌گویی: هیچی نیستی یک انسانی؛ باشد این میل و انتخاب شماست همین را می‌نوشتی: من هیچی نیستم. یا من یک انسانم. معقول تر بود؛ تا این تیترا تحریک کننده. مخصوصاً شما که معلوم است واقعاً خواستار اتحاد و برادری انسان‌ها با هر عقیده و نژاد و زبان و ... هستید. اما می‌بینید منم که می‌خواهم این احساس شریف شما را بیان کنم مجبورم ابتدا وجود واقعی انسان‌ها را با عقیده، نژاد، زبان و ... متفاوت بپذیرم و بیان کنم آنگاه صمیمانه خواستار دوستی، برادری و برابری‌شان باشم. پس شما هم فکر می‌کنم لازم نبود و نیست که: منکر قوم فارس باشید، تا دوستی خود را با کرد ثابت کنید. ببینید نمی‌خواهیم که با واژه‌ها بازی کنیم یا کلی گویی کرده و مشخص سخن نگوئیم. وقتی شما این تیترا تفرقه افکنانه را برای مطلب خود انتخاب کردید. می‌گویی کرد نیستی و در عین حال برادر کردی، آخه چطوری می‌شود؟ آخر اگر این کرد خواست برای یک شخص سومی این اتحاد میمون را توضیح بدهد چه بگوید؟ بگوید این برادر، برادر منست؟ بگوید این انسان برادر منست؟ توجه می‌کنید! اصل همبستگی و اتحاد این وسط بلا تکلیف می‌ماند. حالا ببین چه زیبا خواهد بود: من فارس هستم و این کرد، دو تا انسان هستیم و با هم برادریم! بهتر نیست؟

پرسیده‌اید فارس کیست و یا فارس‌ها کیانند. قبل از هر چیز هر قومی که به هر زبانی صحبت می‌کند آنست. حال اگر در ایران به هر دلیلی کرد، ترک، لر، عرب، بلوچ و ... هر کدام به نسبتی می‌توانند فارسی صحبت کنند، امر دیگری است. اما باید دید (فهمید) مادرش روز اول به او سو یاد داده یا آب؟ یا یاد داده یا آب؟ ... اما آنچه خواننده می‌مطلب شما را به داشتن برادری گم نام یا بهتر بگویم بی نام مشکوک می‌کند، دو چیز است: یک: اینکه انسان، انسان است و دیگر هیچ. حرفی بسیار کلی است که در کلیت‌اش هیچ آدم شریفی را سر مخالفت با آن نیست. دوم: ساختن یک دنیای زیبا و با شکوه خیالی که هیچ کس را بر دیگری برتری نیست.

ولی خطر کار کجاست آنجا که برادرها تشنه شوند و بخواهند بگویند مایع رفع تشنگی احتیاج دارند چه باید بگویند؟ حتماً آب! چرا؟ چونکه آنکه فارس است و گفته من اصلاً هیچی نیستم، بلد است بگوید آب، آن‌های دیگر هم که کماکان فارسی یاد گرفته‌اند (یادشان داده‌اند) حداقل آب را می‌توانند بگویند. نتیجه: اگر یک نفر فقط هم یک نفر این وسط پیدا شود که پیشنهاد کند: نه! همه بگوئیم سو یا ئاو یا ... یا اصلاً یک اسم جدیدی برایش بگذاریم. آنوقت دیگران خیلی حق به جانب و از موضع قدرت و اکثریت می‌توانند او را مورد نکوهش و سرزنش و مزمت قرار دهند که: آخر برادر ما! انسان خوب! با انصاف! چطور دلت می‌آید اتحاد و برادری را به این محکمی؛ عظمت همبستگی را به این زیبایی برای نگفتن یک کلمه‌ی آب که به راحتی آب خوردن است از هم بیاشی و سست کنی؟ ها؟ اینجاست که با دست خود باید خلع هویت شود.

در خاتمه مختصر اشاره کنم: هر حکومتی که قانون اساسی‌اش به هر زبانی نوشته شده باشد، مسئولین

حکومتی‌اش در تشریفات رسمی به آن زبان صحبت کنند، مراکز آموزشی‌اش به آن زبان بیاموزند، کادرهای نظامی و اداری‌اش با آن زبان تربیت شوند و تمام خلق‌های مختلف آن کشور ملزم به رعایت و استفاده از آن زبان در محیط کار خود باشند و ... آن حکومت اساساً بیشتر در خدمت و متعلق به آن قومی است که بدان زبان صحبت می‌کنند. از اینروست که: در ایران کردها حکومت را در دست فارس‌ها می‌دانند، در ترکیه در دست ترک‌ها و در عراق در دست عرب‌ها. حال اگر در ایران اخیراً قدری چاشنی عربی هم به زبان فارسی افزوده‌اند و هر دو زبان شیرین را بی طعم کرده‌اند بحثی است جداگانه و چند دلیل دارد که یکی از آن‌ها رد گم کردن است.

بگذارید منمم آرزویم را بگویم تا بدانید کیستم. البته آرزوی من با آرزوی آقای نویدی که دل‌اش می‌خواست: ای کاش می‌شد برج بابل را وارونه ساخت ... کاری که هرگز شدنی نیست، متفاوت است. من چقدر دلم می‌خواهد یک عمر طولانی چند هزار ساله کنم. نه فکر کنید خوش می‌گذرد یا از مرگ می‌ترسم. نه! به جان شما بسیار هم سخت و تلخ می‌گذرد! ای بسا روزها که چند بار هم می‌میرم. آری عیبرغم تمام مصیبت‌های موجود روزمره که بر سر خودم و شما برادران با نام و گم نامم می‌آید و می‌آورند، دلم می‌خواهد بمانم، بمانم و شاهد آن شکوهمندی زمینی انسانی باشم که در راه است. آنگاه که قفل افسانه می‌شود. معنی مرز را باید در کتاب لغت‌های کهنه و پوسیده جستجو کرد. مترجم عنصری است نایاب و منقرض شده و من هنگام تشنگی‌ام که حاجت به آب داشته باشم، به زبانی که اکنون نه خودم و نه شما حتی یک کلمه از آن نمی‌دانیم از برادرانم طلب آب خواهم کرد و آنان حاجت رویم خواهند نمود.

نکته: هر جا از واژه‌ی برادری استفاده کرده‌ام مراد همان همبستگی انسانی است که شامل خواهرانم نیز می‌شود؛ صرفاً استفاده‌ی از این کلمه به خاطر متعارف بودن و جا افتادگی‌اش در زبان و شرایط فعلی است. خوشبختانه در آن عاقبت بخیری که من منتظرش هستم هیچ نیازی به این چنین کلمه‌هایی که آن چنان منظوری را بیان کنند نمی‌افتد. وگر نه طی این چند هزار سال، فرصت کافی داشتم تا کلمه یا واژه‌ی دیگری بجایش انتخاب کنم.

پیروز باشید!
جعفر امیری
۹۹۱۵۱۷ آمستردام